

نویسنده: اوزکان بیوز « Özcan Buz »
منبع و تاریخ نشر: گلوبال ریسرچ «2026-06-25».
برگردان: پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل».

ورشکستگی عملی خلوص ایدئولوژیک: اراده سیاسی و نابینایی تاریخی

The Practical Bankruptcy of Ideological Purity: Political Will and Historical Blindnes



بخش اول: دلبستگی به «دست‌های پاک» و فلج سیاسی:

سیاست، ذاتاً، زمینی «کثیف» است. تماس مستقیم با واقعیت تلخ تضاد طبقاتی، ضرورت تاریخی و سازوکارهای عظیم نظام امپریالیستی، عرصه‌ای در دسترس برای سوژه‌ای که می‌خواهد «بی‌عیب» بماند، نیست. با این حال، در بخش قابل توجهی از جنبش کمونیستی جهانی امروز، «خلوص ایدئولوژیک» به عنوان یک مکانیسم دفاعی نظری تقدیس می‌شود. این تلاش برای بی‌عیب و نقص بودن، در واقع، عقب‌نشینی از زمین خاکستری، نامشخص و پرخطر سیاست است - نوعی رهبانیت سیاسی که در لباس دلبستگی به «دست‌های پاک» پنهان شده است.

این دلبستگی باعث می‌شود که جنبش‌ها در عمل به هیچ چیز دست نزنند، در هیچ یک از شکستگی‌های سیستم دخالت نکنند و در نهایت از «اراده سیاسی» بودن دست بردارند و در عوض به «نگهبانان میراث تاریخی» تبدیل شوند. این تصویر است که امروز با آن روبرو هستیم: ساختارهایی که از نظر تئوری تیز، از نظریه‌پردازی «ارتدکس» هستند، اما عملاً بی‌اثرند. این ساختارها با اعلام «بی‌طرفی» در مناطق درگیری نظام امپریالیستی، به طور غیرمستقیم از حفظ وضع موجود حمایت می‌کنند. عبارت «همه آنها امپریالیست هستند، ما در کنار هیچ‌کدام از آنها نمی‌ایستیم»، از نظر تحلیلی، به آرزویی برای تضعیف بزرگترین رقبای ژئوپلیتیک نظام امپریالیستی و تثبیت نظم جهانی تک‌قطبی منجر می‌شود. این یک «سیاست طبقاتی» نیست؛ بلکه توجیه فرار از مسئولیت، عقب‌نشینی به آسایش خودارضایی جدا از واقعیت است.

بخش دوم: شیء‌وارگی و ایدئولوژی نهادی

در ادبیات مارکسیستی، شیء‌وارگی (Verdinglichung) به معنای درک روابط اجتماعی به عنوان یک «واقعیت عینی» است که دارای قوانینی مستقل از انسان‌ها و غیرقابل تغییر توسط آنهاست. جزم‌اندیشی در جنبش کمونیستی امروزی، با زتاب معکوس این شیء‌وارگی اجتماعی است: سازمان انقلابی و اصول استراتژیک، که از توده‌هایی که آنها را خلق کرده‌اند و از تضادهای طبقاتی زنده جدا شده‌اند، به یک «مکانیسم عینی خودکفا و دست‌نخورده» تبدیل شده‌اند.

تقدیس جنبش از اشکال سازمانی، تجربیات تاریخی گذشته یا متون نظری خود - که آنها را از راهنماهای زنده به «واقعیت‌های عینی غیرتاریخی» تبدیل می‌کند - دقیقاً همین فرآیند شیء‌وارگی است. نهادها و مفاهیم ساخته شده توسط انسان به عنوان «موانع عینی» دیده می‌شوند که اکنون همان اراده را تعیین و محدود می‌کنند. بدین ترتیب، نظریه دیگر ابزاری برای تغییر جهان نیست؛ بلکه در برابر جهان و در برابر سیاست، به یک «چیز» دست‌نخورده تبدیل می‌شود که باید با احترام حفظ شود. این شیء‌وارگی وارونه باعث می‌شود که جنبش با تلقی اصول استراتژیک خود ساخته‌اش به عنوان «قوانین اجتماعی»، ظرفیت خود را برای تولید سیاست در مواجهه با گسست‌های ژئوپلیتیکی ملموس از دست بدهد. کسانی که اصولی را که خودشان تولید کرده‌اند «واقعی‌تر» از اعمال خود می‌دانند، در واقع اراده خود را شیء‌وارگی کرده‌اند. این جدایی از واقعیت زمانی ایجاد می‌شود که نظریه به عنوان یک «شیء» قرار می‌گیرد که بالاتر از واقعیت اجتماعی - فراتر از همه تضادهای طبقاتی و زمینه مادی در حال تغییر - قرار می‌گیرد.

بخش سوم: مغالطه «هرم امپریالیستی» - آیا یونان نیز یک قدرت امپریالیستی است؟

قابل توجه‌ترین انحراف نظری ایجاد شده توسط این خط، طرحی است که آنها «هرم امپریالیستی» می‌نامند. طبق این طرح، هر کشوری که در آن روابط تولید سرمایه‌داری

غالب است، یک «رده» از سیستم امپریالیستی است که ایالات متحده در رأس و دیگران در زیر آن قرار دارند. با این رویکرد، روسیه، چین، ایران، ترکیه و حتی یونان به عنوان اجزای «رده‌بندی‌شده» مختلف یک سیستم طبقه‌بندی می‌شوند.

با این حال، در اینجا یک فروپاشی تحلیلی اساسی رخ می‌دهد. در مرکز تحلیل لنین از امپریالیسم، صا درات بین‌المللی سرمایه مالی، مبارزه میان قدرت‌های بزرگ انحصاری برای تقسیم جهان و تسلط سرمایه مالی قرار دارد. یونان کدام یک از این معیارها را برآورده می‌کند؟ کشوری که دهه‌ها تحت فشار برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول بوده، در طول بحران بدهی در چنگال طلبکاران اروپایی دست و پا می‌زند، سرزمینش به عنوان مرکز لجستیک ناتو مورد استفاده قرار می‌گیرد و بنادرش توسط انحصارات خارجی تصرف شده است، نه سوژه امپریالیسم، بلکه دقیقاً اثره آن است.

ترکیه نیز از این تصویر مستثنی نیست. خط تاریخی که از سور تا لوزان، از دکترین ترومن تا اولتیماتوم نظامی ۱۹۷۱ و کودتای ۱۹۸۰، از ساختار گلابیو تا محاصره ناتوی امروز امتداد دارد، بدون هیچ شکی نشان می‌دهد که ترکیه کشوری است که هدف مداخله امپریالیستی قرار گرفته است. اعلام این کشور به عنوان «امپریالیست» چیزی جز وارونه کردن مقولات تحلیلی لنین نیست: اشتباه گرفتن اثره امپریالیسم با سوژه آن، فراتر از یک خطای نظری، یک انحراف سیاسی است که در عمل گفتمان قدرت مسلط را تقویت می‌کند.

علاوه بر این، تناقض درونی این نظریه را نمی‌توان نادیده گرفت. وقتی همبستگی عملی در خطر باشد، همین خط فکری در سازماندهی اقدامات مشترک - مثلاً در مبارزه علیه پایگاه‌های ناتو - با کشورهایایی که «امپریالیست» اعلام کرده است، تردیدی به خود راه نمی‌دهد. برخورد با کشوری که «امپریالیست» نامیده می‌شود به عنوان یک متحد تاکتیکی، بارزترین گواه بر چگونگی فروپاشی این نظریه در عمل است.

بخش چهارم: معیار لنین - نه یک آزمون اخلاقی، بلکه کارکرد ژئوپلیتیکی

خطای اساسی روش شناختی این خط فکری این است: در نظر گرفتن ماهیت سیاست‌های داخلی یک رژیم به عنوان معیار ارزیابی یک قدرت. با این حال، تحلیل لنین سوال متفاوتی را مطرح می‌کند: این قدرت در مواجهه با هژمونی امپریالیستی چه کارکرد عینی دارد؟ آیا اصل و اساسی وجود دارد که بگوید «هر آنچه سوسیالیستی نیست، امپریالیستی است؟»

لنین در جزوه خود در سال (۱۹۱۵) با عنوان «سوسیالیسم و جنگ»، این معیار را با وضوح بسیار بیان کرد:

«اگر فردا مراکش به فرانسه، هند به انگلستان، ایران یا چین به روسیه و غیره اعلام جنگ کند، این جنگ‌ها «عادلانه»، «دفاعی» خواهند بود، صرف نظر از اینکه چه کسی

ابتدا حمله کرده است؛ و هر سوسیالیستی با پیروزی کشورهای ستمدیده، وابسته و نابرابر در برابر قدرت‌های «بزرگ» ستمگر، برده‌دار و غارتگر همدردی خواهد کرد.»

در اینجا لنین آشکارا امپراتوری عثمانی را در زمره کشورهای «نیمه استعماری» برشمرد و ماهیت جنگ امپریالیستی علیه آن را در این چارچوب ارزیابی کرد. صرف نظر از ماهیت ساختار طبقاتی داخلی آن - بقایای فئودالی، حکومت استبدادی، نهادهای ارتجاعی - جنگ دفاعی طرفی که در برابر محاصره امپریالیستی مقاومت می‌کند، مشروع است. این آزمونی برای تهذیب اخلاقی نیست، بلکه آزمونی مشخص از عملکرد ژئوپلیتیکی است.

خطی که امروز اعلام می‌کند «هر امپریالیستی برابر است» نه از تحلیل مشخص لنین، بلکه از الگویی انتزاعی که به نام او تولید شده است، پیروی می‌کند. ساختار طبقاتی داخلی روسیه قابل بحث است؛ سرمایه‌داری آن واقعی است. اما موقعیت ژئوپلیتیکی عینی روسیه نیز یک واقعیت است: این کشور یکی از بزرگترین موانع نظامی در برابر نظم جهانی تک قطبی امپریالیستی است. این روسیه را «سوسیالیستی» نمی‌کند؛ اما از طریق چارچوب لنین به آن نگاه می‌شود، به عنوان قدرتی که در برابر محاصره مرکز امپریالیستی مقاومت می‌کند، عملکرد عینی دارد.

مورد چین نیاز به تحلیلی متفاوت اما به همان اندازه منسجم دارد. روابط تولید سرمایه‌داری در چین وجود دارد؛ این را نمی‌توان انکار کرد. اما سوال تعیین‌کننده این است: آیا کارآفرینان خصوصی می‌توانند قدرت سیاسی را به دست بگیرند؟ آیا می‌توانند بر پارلمان، رسانه‌ها، دانشگاه‌ها و برنامه‌ریزی دولتی تسلط داشته باشند؟ خیر. سرمایه‌داران در حوزه اقتصادی فعالیت می‌کنند، اما کنترل بر روبنای سیاسی همچنان در دست نهادهای دولتی سوسیالیستی است. این ساختار، در اصل، نسخه‌ی بلندمدتی از سیاست اقتصادی نوین (NEP) است که لنین در سال ۱۹۲۱ آغاز کرد و به ضرورت کوتاه‌شد: ابزارهای سرمایه‌داری، تحت کنترل دولت سوسیالیستی، برای توسعه‌ی نیروهای مولده استفاده می‌شوند. سوسیالیسم را نمی‌توان با برابر کردن همه در فقر ساخت؛ این الفبای مارکسیسم است.

بخش پنجم: ایران، حماس، جمهوری دموکراتیک خلق کره - ورشکستگی عملی آزمون «خلوص»

مشخص‌ترین زمینه آزمون این خطای روش‌شناختی در داغ‌ترین مناطق درگیری امروز یافت می‌شود.

ایران

رژیم داخلی ایران در مواجهه با هژمونی امپریالیستی، ماهیت عینی خود را تغییر نمی‌دهد. ساختار داخلی تئوکراتیک آن، موضوع داخلی خود مردم ایران است، همانطور

که ساختارهای داخلی سایر کشورها، امور خودشان است. از نظر عینی، ایران یکی از بزرگترین موانع هژمونی آمریکا در خاورمیانه است. این کشور در برابر پروژه امپریالیستی در سوریه، یمن و فلسطین ایستاده است.

با این حال، این خط با نامیدن آن به عنوان «دولت سرمایه‌داری ایران» فاصله نظری ایجاد می‌کند و ایران را خارج از تحلیل ژئوپلیتیکی قرار می‌دهد. اما حمله نظامی مشترک ایالات متحده و اسرائیل علیه ایران در 28 فوریه 2026، در عمل، این عقیقه نظری را محکوم کرده است. مردم ایران که حتی در سخت‌ترین دوره‌های سرکوب، در برابر تغییر رژیم تحمیلی خارجی مقاومت کردند، در مواجهه با این حمله امپریالیستی، به طور قاطع در کنار دولت خود قرار گرفته‌اند. حتی شصت و شش درصد از ایرانیان مقیم ایالات متحده نیز با جنگ مخالفت کرده‌اند. این در عمل، تراساسی‌لنین را تأیید می‌کند: تهدید امپریالیستی خارجی، تضادهای طبقاتی داخلی را موقتاً به حالت تعلیق در می‌آورد و واکنش دفاع ملی را فعال می‌کند.

رد کردن این واقعیت با گفتن «دولت سرمایه‌داری ایران» تحلیل مارکسیستی نیست؛ بلکه پوشش نظری ناموجهی برای مداخله امپریالیستی است.

حماس و مقاومت فلسطین

حماس از نظر داخلی، شخصیتی مبتنی بر شریعت دارد. اما آیا این واقعیت، جایگاه عینی آن را در مبارزه مردم فلسطین علیه محاصره امپریالیستی و اشغال اسرائیل تغییر می‌دهد؟ خیر. سازمان آزادیبخش فلسطین سکولار در جریان فرآیند اسلو تسلیم و منحل شد. از آن زمان به ابزاری برای پروژه سیاسی ایالات متحده و اسرائیل تبدیل شده است. حفظ فاصله ایدئولوژیکی از حماس در عین حمایت همزمان از مقاومت فلسطین عملاً غیرممکن است. نتیجه، رد مقاومت سازمان‌یافته فلسطین است. علاوه بر این، این خط، تناقض نظری خود را به عریان‌ترین شکل در مورد مسئله فلسطین نشان می‌دهد: موضعی که در همه جای دیگر اصرار دارد «رفرمیسم بورژوازی کافی نیست، سوسیالیسم ضروری است»، در فلسطین از یک راحل دو دولتی سرمایه‌داری - یک دولت فلسطینی «مطیع» در کنار دولت اسرائیل - دفاع می‌کند. ورشکستگی اسلو، عدم امکان عملی این پروژه را برای دهه‌ها ثابت کرده است.

جمهوری دموکراتیک خلق کره (کره شمالی) در ساختار داخلی خود، شخصیتی اقتدارگرا دارد. با این حال، بیش از هفتاد سال است که در برابر بزرگترین قدرت امپریالیستی جهان سر تعظیم فرود نیاورده است. به لطف بازدارندگی هسته‌ای خود، از سرنوشت عراق و لیبی گریخته است. اقتدارگرایی آن در داخل نمی‌تواند موضع عینی آن را در مواجهه با هژمونی امپریالیستی پنهان کند. اگر معیار رژیم داخلی به طور مداوم اعمال می‌شد، همین منطق باید اتحاد زمان جنگ اتحاد جماهیر شوروی با چرچیل و روزولت در

طول جنگ جهانی دوم را به عنوان «بی‌اصولی ایدئولوژیک» محکوم می‌کرد. آیا استالین این کار را کرد؟ او نکرد. زیرا تهدید عینی امپریالیستی راه را برای اتحادهای تاکتیکی باز می‌کند.

بخش ششم: رئالیسم ژئوپلیتیکی و دیالکتیک سیاست

عمل انقلابی یک آزمایش از مایشگاهی استریل نیست؛ بلکه یک میدان نبرد «کثیف» است که در آن موازنه نیروها، گسست‌های ژئوپلیتیکی و مواضع طبقاتی در حال تغییر مداوم هستند. برای جریان مارکسیستی که خط مشی مداخله سیاسی در زندگی اجتماعی را حفظ می‌کند، هر گامی که با هدف تضعیف هژمونی امپریالیستی برداشته می‌شود، بخش جدایی‌ناپذیری از استراتژی انقلابی و همان شکل تحقق آن است. سیاست مارکسیستی دیوارهای غیرقابل عبوری بین گام‌های تاکتیکی و هدف استراتژیک ایجاد نمی‌کند؛ برعکس، سیاست انقلابی مسیر مشخصی است که از طریق انباشت دیالکتیکی مانورهای تاکتیکی به هدف استراتژیک می‌رسد.

وقتی خط مشی «خالص» با اعلام «همه آنها یکسان هستند»، بازیگران مشخص امپریالیسم یا طرفین یک بحران ژئوپلیتیکی را برابر می‌داند، نه بی‌طرفی انقلابی، بلکه تسلیمی را نشان می‌دهد که هژمونی امپریالیستی را تغذیه می‌کند. از اوکراین تا خاورمیانه و از آنجا تا مراکز مقاومت جنوب جهانی، «حلقه‌های ضعیف» سیستم به خوبی شناخته شده‌اند و این حلقه‌ها اغلب نه به این دلیل که «سوسیالیستی» هستند، بلکه به این دلیل که در برابر سلطه مرکز امپریالیستی مقاومت می‌کنند یا از شکاف‌های ساختاری ایجاد شده توسط آن سلطه بهره‌برداری می‌کنند، اهمیت تاریخی دارند. وظیفه جریانی که خط مداخله را حفظ می‌کند، قرار دادن این بازیگران در معرض آزمون «پاکی اخلاقی» نیست، بلکه تحلیل خونسردانه این است که آنها چقدر بلوک هژمونیک امپریالیستی را متزلزل می‌کنند و چقدر تضادها را در مرکز سیستم عمیق‌تر می‌کنند.

«خطر آلودگی» نه یک امتیاز ایدئولوژیک است و نه انحراف به عمل‌گرایی غیراصولی. برعکس، این امر برای رهایی سیاست کمونیستی از آن لفاظی‌های ساده‌لوحانه‌ی «تلاش برای تطهیر اخلاقی» و تبدیل آن به یک بازیگر واقعی در «جنگ قدرت‌های» واقعی تاریخ است. رد اتحادها یا اصرار بر «بی‌طرفی»، اغلب یک موضع انقلابی نیست، بلکه صلح‌طلبی پنهان کسانی است که از پذیرفتن مسئولیت و از دست زدن به چرخ تاریخ طفره می‌روند.

بخش هفتم: خط ملی - استقلال و همبستگی منطقه‌ای

گسست یک کشور از بلوک‌های امپریالیستی و از دستگاه‌های محاصره نظامی-سیاسی مانند ناتو صرفاً یک انتخاب سیاست خارجی نیست؛ بلکه یک پیشرفت انقلابی است که قادر به تغییر اساسی تعادل طبقاتی داخلی است. با این حال، جنبش‌های «خالص»

اصول‌گرا عموماً حرکت به سوی استقلال ملی را به عنوان «ناسیونالیسم بورژوازی» یا «مانور تاکتیکی» رد می‌کنند و پتانسیل انقلابی آنها را به طور کامل از دست می‌دهند.

محاصره امپریالیستی با فتح قدرت انقلابی پایان نمی‌یابد؛ برعکس، این جنگ به جنگی علیه مردمی که حاکمیت خود را اعلام کرده اند، تشدید می‌شود - جنگی که با تحریم‌های اقتصادی بسیار سیستماتیک‌تر تغذیه می‌شود و از نظر ایدئولوژیکی شکل گرفته است. بنابراین، ایجاد یک خط ملی مستقل، نه تنها در لحظه انقلاب، بلکه برای محافظت از قدرتی که پس از انقلاب ایجاد شده است، یک استراتژی حیاتی است. تجربه چند دهه‌ای کوبا، ویتنام، جمهوری دموکراتیک خلق کره و ونزوئلا این موضوع را فراتر از بحث نشان می‌دهد.

برچسب زدن چنین رویه‌های همبستگی به عنوان "خیانت" یا "بی‌اصولی ایدئولوژیک" توسط خط "ارتدوکس منزوی"، در واقع، خلوص صلح طلبانه‌ای است که با ادامه سلطه امپریالیسم بر ما مختل نمی‌شود. برای آنها، انقلاب یک انتقال بی‌حاصل قدرت است؛ اما ما می‌دانیم که انقلاب فرآیند ساختن بلوک‌های تاریخی است که سیاست‌های مهار و محاصره سیستم امپریالیستی را خنثی می‌کند.

بخش هشتم: ماشین قدرت - نه یک جامعه مناظره‌ای

کمونیسم یک پروژه اراده است؛ اما این اراده، یک سرگرمی فکری نیست که خود را از طریق وسواس «خالص ماندن» در بی‌تفاوتی زندانی کند. امروزه، مقصد نهایی جستجوی خلوص ایدئولوژیک، دست کشیدن از نیروی انقلابی بودن و تبدیل شدن به یک پلنفرم بحث، یک انجمن مناظره یا یک باشگاه فکری جدا از عمل است - باشگاهی که در آن متون نظری بی‌وقفه مورد بررسی قرار می‌گیرند و تنها رقابت بر سر این است که چه کسی «مارکسیست‌تر» است.

یک اراده انقلابی واقعی خود را نه صرفاً در «مباحثه» بلکه اساساً در «مبارزه» تعریف می‌کند. واقعیت مارکسیستی نه تنها درستی ایده‌ها، بلکه میزان مفید بودن یک ایده را از طریق گام‌های تاکتیکی در تصرف قدرت و چگونگی تغییر واقعیت عینی، معیار خود قرار می‌دهد. اینکه این خط، علیرغم دهه‌ها موجودیت سازمانی و سنت‌های ریشه‌دار، حتی در کشورهای خود نیز تا این حد از دیدگاه قدرت دور مانده است، ملموس‌ترین دلیل بن‌بست عملی «خلوص نظری» است.

پروژه اراده‌ای که ما از آن دفاع می‌کنیم، اراده‌گرایی جدا از فرآیندهای تاریخی عینی نیست. برعکس، این یک فرآیند جسورانه‌ی سازندگی است که تضادهای عینی، شکاف‌های هژمونی امپریالیستی و ضرورت‌های تاریخی را به اهرم خود تبدیل می‌کند. جنبش کمونیستی باید یک ماشین قدرت باشد، نه یک باشگاه فکری.

بخش نهم: نتیجه‌گیری - چرخ تاریخ از طریق خلوص نمی‌چرخد

تاریخ یک چرخش مارپیچی به خودی خود نیست؛ بلکه یک فرآیند ملموس است که بر پایه درگیری‌ها، گسست‌ها و آشفته‌گی‌های ناشی از مبارزه طبقاتی پیش می‌رود. کسانی که

از مغالطه «هرم امپریالیستی» دفاع می‌کنند، تحلیل لنین از امپریالیسم را به یک الگوی مفهومی تقلیل داده‌اند؛ با این کار، مانند مورد یونان، هدف امپریالیسم را با سوژه آن اشتباه گرفته‌اند؛ از درک عملکرد ژئوپلیتیکی عینی قدرت‌هایی مانند روسیه و چین بازمانده‌اند؛ صرفاً به مشاهده موضع مردم ایران در مواجهه با حمله امپریالیستی، از طریق عقیمی نظری خود، بسنده کرده‌اند؛ و با قرار دادن حماس و کره شمالی در معرض آزمون «خلوص اخلاقی»، از مقاومت مردم فلسطین و کره عقب‌نشینی کرده‌اند.

خلاصه این تصویر این است: معیار رژیم داخلی جایگزین معیار عملکرد ژئوپلیتیکی شده است. سوال «آیا سوسیالیستی است؟» بر سوال «آیا هژمونی امپریالیستی را متزلزل می‌کند؟» اولویت یافته است. به جای تحلیل تاریخی مشخص لنین از سال ۱۹۱۵، اکنون یک اصل اعتقادی به نام او مطرح شده است.

برای جریان مارکسیستی که خط مشی مداخله سیاسی در زندگی اجتماعی را دنبال می‌کند، وظیفه امروز این نیست که منفعلانه منتظر شکاف‌های هژمونی امپریالیستی بماند. وظیفه واقعی سازماندهی مبارزه طبقاتی در هر جبهه و از طریق اهرم ایجاد شده توسط این قدرت سازمان‌یافته، گسترش شکاف‌ها در هژمونی امپریالیستی و در نهایت فتح قدرت مردمی است.

اراده انقلابی واقعی متعلق به کسانی نیست که با «پاک» ماندن، دستان خود را پاک نگه می‌دارند؛ بلکه اراده کسانی است که از فرو بردن دستان خود در واقعیت گل‌آلود تاریخ، از نشستن بر سر میز اتحادها، و در مواقع ضروری، از ایجاد مشارکت‌های تاکتیکی با نیروهای ضد هژمونی ابایی ندارند. این یک ایدئولوژی محض نیست، بلکه اراده‌ای قدرتمند است که بر فراز تضادهای مشخص قد علم می‌کند و از همان تضادها به عنوان اهرمی استفاده می‌کند که چرخ‌های تاریخ را می‌چرخاند. این یک ایدئولوژی محض نیست، بلکه یک اراده قدرتمند است که بر فراز تضادهای مشخص قد علم می‌کند و از همان تضادها به عنوان اهرمی استفاده می‌کند که چرخ‌های تاریخ را می‌چرخاند.*

سطری چند در مورد نویسنده این مقاله :

اوزجان بوزه قبل از اتمام تحصیلات تکمیلی خود در رشته تاریخ و فلسفه در دانشگاه اسلو، در دانشگاه استانبول در رشته زبان‌ها و ادبیات غربی تحصیل کرد. نوشته‌های او در روزنامه‌ها و مجلات سراسر ترکیه و اسکاندیناوی منتشر شده است و او در هیئت تحریریه مجلات Teori و Bilim ve Ütopya خدمت کرده است که دومی را نیز ویرایش کرده است. او در رادیو در چین و نروژ کار کرده، برنامه‌های بحث تلویزیونی و رادیویی را تهیه و میزبانی کرده و Papirüs، یک برنامه نقد کتاب، را اجرا کرده است. ترجمه‌های او از انگلیسی و زبان‌های اسکاندیناوی در ترکیه و چین منتشر شده است.

----- با احترام «2026-06-30»

.....